

شرق روزنامه

نگاه

گزارش یک جنایت بزرگ



بحران یمن از همان ابتدای شکل‌گیری که متعاقب جنبش موسوم به «بهار عربی» آغاز و منجر به سرنگونی حکومت موروثی «علی عبدالله صالح» شد، تحت‌تأثیر مناقشات فرقه‌ای و رقابت‌های ژئوپلیتیک منطقه قرار گرفت. ذات این بحران که در ابتدا متأثر از جنبش دموکراسی‌خواهانه و مطالبات عدالت اجتماعی بود، طبق الگویی که در منطقه عربی برای مدیریت بحران و به‌حاشیه‌راندن مطالبات مردمی توسط دولت‌های محافظه‌کار منطقه و متحدان بین‌المللی به کار گرفته شد، در محاصل خود به جنگی ختم شد که تا به امروز همچنان ادامه دارد. در حوزه داخلی، اتحاد بین حامیان صالح با جنبش انصارالله یا به تعبیری «حوثی‌ها» در مقابل دولت موقت «عبدربه منصور هادی» که طبق جدول زمانی توافق‌شده موفق به تشکیل یک دولت وحدت ملی نشده بود، از فاز سیاسی به سمت درگیری‌های نظامی کشیده شد. مشروعیت‌ناداشتن هادی و بی‌ریشه‌بودن دولت انتقالی او در شرایطی که حوثی‌ها با کمک نظامیان حامی صالح به‌سوی «صنعا»، پایتخت یمن، یورش بردند، او تنها چاره را در فرار به‌سوی جنوب و سپس پناه‌بردن به عربستان سعودی دید. از این مقطع به‌بعد در عرصه داخلی یک گسست ملی، خود را به رخ کشید که به دلیل نقض راه‌حل‌های سیاسی و ورود به مرحله یک جنگ تمام‌عیار، به دلیل پیوند‌خوردن آن با رقابت‌های ژئوپلیتیک بین محور درگیری فرقه‌ای، این بحران نیز به چرخه بحران‌های مزمن منطقه فروغلتید. شکست‌های پیاپی و عقب‌نشینی‌های بزرگ حامیان منصور هادی که بایگه مردمی قابل‌توجهی در ساختار قبایلی یمن نداشت، دست ائتلاف حوثی – صالح را برای اعمال هژمونی بر این کشور باز گذاشت. ولی همین تغییر تناسب قوا در داخل و دگرگونی اساسی در وضعیت ژئوپلیتیک منطقه آن چیزی نبود که برای ریاض و متحدان عرب آن قابل‌تحمل باشد و به همین دلیل تنها راه برای تغییر در شرایط ایجادشده، دخالت مستقیم خارجی بود. در این مرحله از منازعه یمن، دولت ریاض با تشکیل یک ائتلاف نظامی عربی و حمایت دولت‌های غربی به صورت تمام‌قد به حمایت از هادی وارد بازی شد. از همان ابتدای حمله ائتلاف به رهبری عربستان به مواضع ائتلاف صالح–حوثی‌ها به دلایلی مشخص که ناشی از نفوذ محور محافظه‌کار عربی و همپوشانی منافع جناح غربی بود، اخبار و واقعیات جنایات انجام‌گرفته در طول این جنگ عامدانه نادیده گرفته می‌شد یا تحت‌توجهی بحران سوریه که به جنگ جهانی کوچک تعبیر می‌شد، مورد بی‌توجهی جامعه بین‌المللی و رسانه‌های جهانی قرار می‌گرفت. در این مرحله از بحران یمن تمامی اخبار و تحولات آن تحت‌تأثیر منازعات فرقه‌ای در منطقه و حمایت دولت‌های اروپایی و آمریکا از محور محافظه‌کار منطقه به صورت یک‌جانبه و جانبدارانه طرح می‌شد، در حالی‌که جنگ یمن یکی از فاجعه‌بارترین درگیری‌های دوران معاصر در منطقه ناآرام خاورمیانه بود که در دستمان باز جنایتکاران خارجی در آن بسیار آلوده بود. به‌جرت می‌توان گفت که در حمله به یمن تمام اصول و قواعد بین‌المللی در حوزه حاکمیت سرزمینی و حقوق بشر نقض می‌شد و بیشترین آسیب به غیرنظامیان در مقایسه با گروه‌بندی‌های نظامی وارد می‌شد. گزارش رسمی سازمان ملل متحد که از زنان دبیرکل این سازمان در دوم ماه می درخصوص بحران یمن انتشار یافت و در آن به‌صراحت بر نقش ائتلاف نظامی عربی و به‌خصوص دولت ریاض در کشتار کودکان تأکید شد تنها بخشی از واقعیاتی است که متأسفانه تاکنون عامدانه نادیده گرفته می‌شد، در این گزارش «بان کی مون» به انتقاد شدید از ائتلاف به رهبری عربستان، آنان را متهم به کشتار هدفمند کودکان کرده و ریاض را در «لیست سیاه» ناقضان حقوق کودک در جنگ سازمان ملل متحد قرار داده است. دبیرکل در گزارش خود به‌صراحت گفته است «ائتلاف نظامی تحت رهبری عربستان مسئول ۶۰درصد از کودکان کشته و زخمی‌شده در یمن بین سال گذشته بوده و در جریان حملات این ائتلاف ۵۱۰ کودک کشته و ۶۶۷ کودک دیگر زخمی شده‌اند، هرچند در این گزارش، ائتلاف صالح–حوثی‌ها و همچنین شاخه یمنی گروه القاعده نیز با اتهامات مشابهی روبه‌رو شده‌اند اما در اینجا دو نکته مهم وجود دارد که نمی‌توان بی‌تفاوت از آن گذشت، اول اینکه در همین گزارش رسمی، سازمان ملل متحد، ۶۰درصد حملات به کودکان را متوجه ائتلاف به رهبری عربستان دانسته است که به لحاظ عمق جنایت و مسئولیت دولت رسمی (ریاض) در چارچوب حقوق و قواعد بین‌المللی از این جهت قابل‌توجه است که یک دولت خارجی در زمان جنگ دامنه جنایاتش علیه کودکان را حتی از گروه‌های تروریستی مانند القاعده گسترده‌تر می‌کند. اما نکته دوم که به‌لحاظ حقوق بین‌الملل و مسئولیت جهانی دولت‌های هم‌پیمان در شرایط جنگی حائزاهمیت بیشتر است، حمایت آشکار دولت‌های مدعی دموکراسی اروپایی و آمریکا از آن ران ائتلاف جنگی است که امروز متهم ردیف اول جنایت علیه کودکان معرفی شده‌اند. متأسفانه در جهان آتارشیک امروز حتی دیگر قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی نیز توسط دولت‌های مدعی مسئولیت در نظام بین‌المللی هم رعایت نشده و معمولاً نادیده گرفته می‌شود که مورد یمن به‌خصوص با توجه به گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد قابل‌کتمان نخواهد بود. اگر فرض بر این قرار داشته باشد که تا قبل از این گزارش دولت‌های غربی به عمق فاجعه واقف نبوده‌اند، اما بعد از ارائه این گزارش رسمی دیگر هیچ بین‌المللی و معاهدات حقوقی، حمایت و همکاری با ائتلاف عربی درگیر در جنگ یمن از طرف هر نیرو یا دولتی یک همدستی و مشارکت در جنایات اثبات‌شده تلقی خواهد شد و قابل‌پیگیری حقوقی است. البته این مسئولیت حقوقی تا به امروز همواره تحت‌تأثیر قدرت هژمونی بر نظام بین‌المللی معمولاً نادیده گرفته شده است و امید چندانی نیز نمی‌رود که دولت‌های اروپایی و واشنگتن در تبعیت از گزارش رسمی سازمان ملل متحد به‌عنوان بالاترین مرجع بین‌المللی، حمایت خود را از ریاض در جنگ یمن قطع کنند.

یادداشت

غافلگیری در مرزهای ترکیه

افشین غلامی

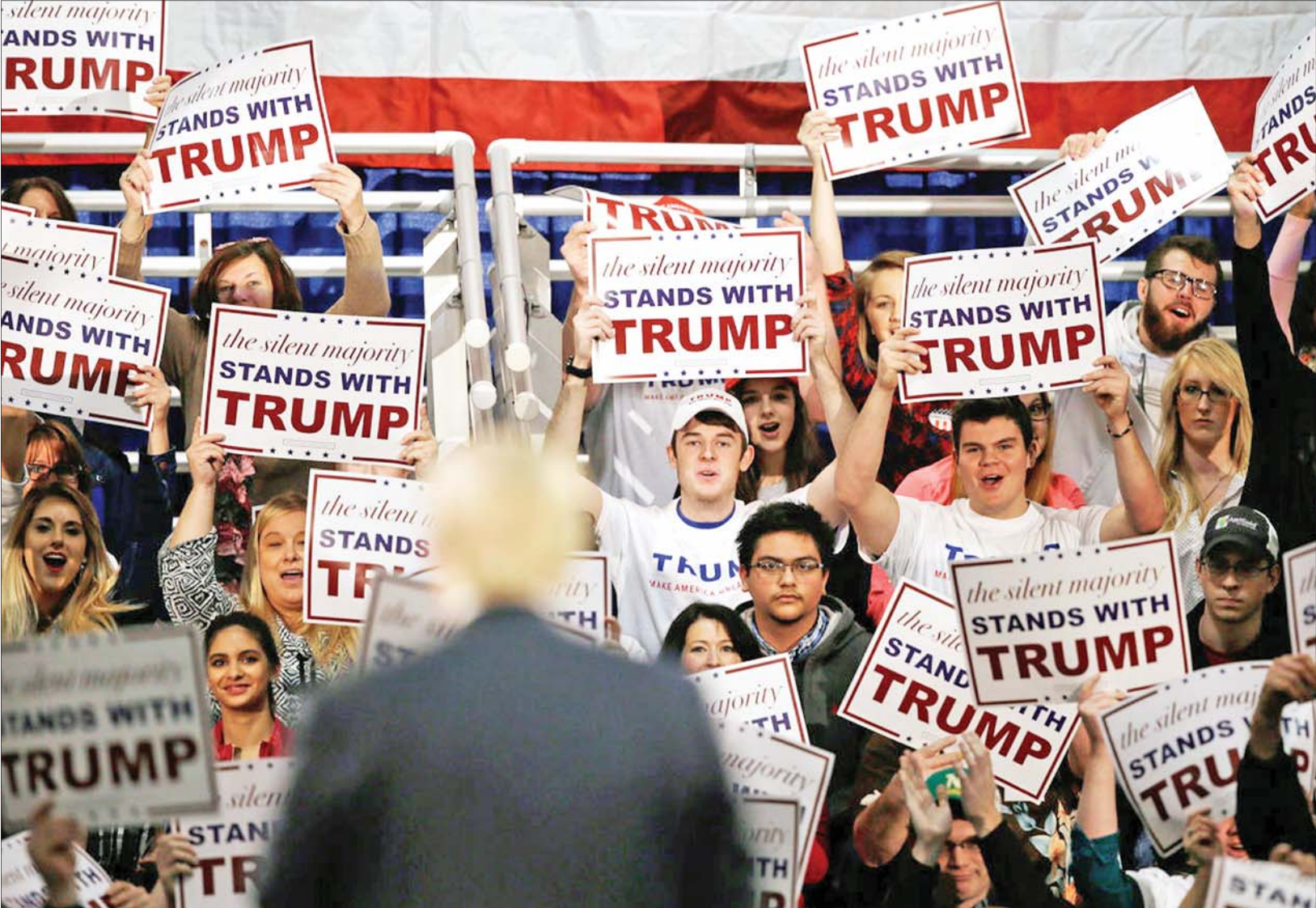
آنچه در تحرک‌های اخیر ارتش سوریه دموکراتیک که وابسته به کردها و یگان‌های مدافع خلق است، مشاهده می‌شود، استفاده از سیاست اصل غافلگیری است؛ سیاستی که ترکیه و داعش و کارشناسان نظامی را در بهت و حیرت فرو برده است. ترکیه همواره نقاط مرزی جرابلس، اعزاز و منبج در کردستان سوریه که اینک تحت تسلط گروه‌هایی نظریه النصره و داعش است را خط قرمز خود می‌داند و با هشدار به کردها هرگونه تحرک در این فاصله ۷۰کیلومتری را تلاش علیه امنیت ملی خود به حساب می‌آورد.

پس همگان فکر می‌کردند که کردها به دلیل آنچه مصلحت سیاسی و نظامی بوده درحال حاضر رغبتی برای کنترل این مناطق ندارند و به‌جای آن درصدد کنترل «رقه»، پایتخت خودخوانده داعش و کاهش تأثیر نظامی این گروه بر مرزهای شمالی سوریه هستند. اما آغاز عملیات رقه توسط کردها و با حمایت جنگنده‌های آمریکایی و سپس به‌ناگهان بازکردن محور دیگری در مرزهای شمالی «منبج» حکایت از تغییر معادله کنونی جنگ توسط کردها و هم‌پیمانانشان است، معادله‌ای که به صورت چکشی به‌دنبال ضربات جدی و سنگینی بر پیکره نظامی داعش و گروه‌های تندرو خواهد بود.

کردها و ائتلاف به این‌درک رسیده‌اند که بهترین زمان برای آسیب‌پذیری داعش فرارسیده و به دلیل کمبود بودجه مالی و محاصره اقتصادی و نظامی، داعش عملاً در ورطه شکست قرار گرفته است. آنچه که از اخبار میدانی و تحلیل رفتار نظامی ارتش سوریه دموکراتیک استنباط می‌شود، این است که عملیات رقه هم‌زمان هم پوششی برای حمله به منبج ارزیابی می‌شود و هم ممکن‌زدن جدی توانایی نیروهای ارتش سوریه دموکراتیک در حمله پیش‌دستانه به مواضع داعش.

کردها و ائتلاف خوب می‌دانند خط ورود نفرات و تجهیزات نظامی و مایحتاج گروه‌های بنیادگرا در فاصله ۶۰ کیلومتری بین کانتون کوبانی و کانتون عفرین در کردستان سوریه است که اینک تحت تسلط گروه النصره و گروه‌های ضعیف این کشور و بهبود نظامی ترکیه است. کنترل این فاصله جغرافیایی سرنوشت جنگ و مواضع و سیاست‌های دولت سوریه، ترکیه، کردها، روسیه، آمریکا و داعش پس از جنگ را رقم خواهد زد. با کنترل این فاصله توسط کردها، لژیون شمالی شده و جنگ به محورهای جنوبی سوریه می‌رود. کنترل و وصل نقاط گردنشین سوریه، علاوه بر اینکه ارتباط ارگانیک‌ی داعش و نیروهای حامی آن را از شمال به داخل سوریه قطع می‌کند، فشار در محور غربی را جانب دولت سوریه و کردها از شمال سوریه را افزایش می‌دهد که این موضوع داعش را در بحرانی‌ترین شرایط ممکن قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، ترکیه درحال‌حاضر از آمریکا ناامید شده و سعی دارد به سمت روسیه متمایل شود و به‌این‌وسیله شاید بتواند با استفاده از ناهمگونی منافع آمریکا و روسیه در موضوع سوریه، جلوی‌پیشروی‌های کردها را بگیرد. مطمئناً اردوغان به دلیل بیم از قدرت‌گیری گروه‌های داخلی کرد و نیروهای منطقه‌ای کرد، خود را در معرض گسست در سیاست‌های داخلی و گسل در روابط خارجی قرار داده و کابوس تشکیل دولت کردی دیگری در مرزهای جنوبی‌اش خواب را از چشمانش ربوده است.



آیا جهانی‌شدن آبشخور پوپولیسم است؟

نسبت به هم‌تایان کمترتحصیل‌کرده خود، درآمد بیشتری دارند. اما اگر این عوامل دلیل گسترش پوپولیسم باشد، باید در چندسال گذشته تشدید شده باشند؛ یعنی اینکه اوضاع کارگران با مهارت کمتر نسبت به هم‌تایان ماهرترشان بیشتر رو به وخامت بگذارد و این مسئله به‌ویژه درباره اروپا صادق نیست. درواقع، تحصیلات و آموزش‌عالی مدت‌زمان زیادی است که مزیت‌های مهمی را برای بازار کار فراهم آورده است. بر اساس داده‌های موجود، «حقاقل دستمزد» برای کارگران در مشاغلی که نیازمند سطوح بالای آموزشند، در سال‌های اخیر ثابت مانده است. درحالی‌که دستمزد در برخی کشورها (از قبیل آلمان و ایتالیا) افزایش و در برخی دیگر (فرانسه، اسپانیا و بریتانیا) کاهش یافته است. تفاوت در نرخ اشتغال افراد دارای تحصیلات عالی و کمترتحصیل‌کرده نیز تقریباً بدون تغییر مانده است. مقایسه این شرایط در ایالات متحده و اروپا بیش از پیش بحث «بازندگان جهانی‌شدن» را تضعیف می‌کند. حذاقل دستمزد در ایالات متحده (۳۰۰ تا ۴۰۰ درصد) بالاتر از اروپا (۵۰ تا ۸۰ درصد) است. دیگر آمارهای بازار کار از قبیل نرخ بی‌کاری از الگوی مشابهی حکایت می‌کند که نشان می‌دهد تحصیلات عالی‌تر در بازار کار آمریکا دارای ارزش بیشتری است. درحالی‌که اقتصاد ایالات متحده نسبت به اقتصاد کشورهای اروپا کمتر متأثر از تجارت است. آخرین توضیحی که جهانی‌شدن را عامل گسترش پوپولیسم در اروپا می‌داند، این است که سهم کارگرانی که فاقد مدرک دانشگاهی‌اند، به‌سرعت در حال کاهش است. در آغاز قرن بیست‌ویکم، سهم کارگران با مهارت‌های کمتر، ۵۰ درصد بیشتر از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بود. امروزه، سهم فارغ‌التحصیلان دانشگاهی از نیروی کار اندکی بیشتر از کارگرانی است که مهارت کمتر دارند؛ بنا بر این منطق، شمار راه‌دنگانی‌که از احزاب ضدجهانی‌سازی حمایت می‌کنند، باید رو به کاهش باشد.

همه ما دوست داریم برای این‌ پدیده سیاسی پیچیده، یک توضیح اقتصادی واضح وجود داشته باشد. اما چنین توضیحاتی به‌ندرت از دقت کافی برخوردارند. گسترش پوپولیسم در اروپا نیز از این مسئله مستثنا نیست. به‌عنوان مثال، اتریش را در نظر بگیرید؛ کشوری با اقتصاد نسبتاً قوی که دارای



دنیل گراس

مدیر مرکز مطالعات سیاسی اروپا

در هر دو سوی اقیانوس اطلس، پوپولیسم در هر دو جناح چپ و راست، در حال گسترش است. بارزترین نمونه این گرایش در ایالات متحده را باید «دونالد ترامپ»، نامزد ریاست‌جمهوری حزب جمهوری‌خواه، دانست. در اروپا البته نمونه‌های بیشتری را می‌توان سراغ گرفت؛ از حزب چپ‌گرای «پودموس» در اسپانیا تا حزب راست‌گرای «جبهه ملی» فرانسه. باین‌حال، تمامی این نمونه‌ها در یک چیز با هم اشتراک دارند: تقابل با احزاب میانه و مخالفت با تشکل‌گرایی. اما چه چیزی رای‌دهندگان را علیه وضع موجود می‌شوراند؟ توضیح غالب این است که گسترش پوپولیسم حاصل بازندگان پدیده جهانی‌شدن است. با اتخاذ سیاست آزادسازی تجارت در دوره‌های متوالی، رهبران سیاسی در ایالات متحده و اروپا زیرآب بنیان تولید داخلی را زدند؛ مسئله‌ای که بالطبع کاهش مشاغل پردرآمد برای کارگران با مهارت نسبی که اکنون بین دو گزینه بی‌کاری و تن‌دادن به مشاغل خدمتی دون‌مایه سرگردانند را به‌دنبال داشت. پرواضح است که همان کارگران امروز احزاب حاکمی که مسبب چنین وضعیتی بوده‌اند را پس بزنند. این توجیه ممکن است در نگاه اول قانع‌کننده به نظر برسد. اما این یک واقعیت است که جهانی‌شدن با انتقال مشاغل سخت به کشورهای در‌حال‌توسعه، تغییراتی بنیادین را در اقتصاد ایجاد کرده است؛ مقوله‌ای که پوپولیست‌ها هیچ‌گاه از برجسته‌کردن آن خسته نمی‌شوند. از این گذشته، موفقیت تحصیلی ارتباط شدیدی با درآمد و موقعیت فرد در بازار کار دارد. تقریباً در همه‌جا، احتمال بی‌کارمندن افرادی که دارای مدرک دانشگاهی هستند، نسبت به افراد فاقد مدرک دانشگاهی، کمتر است. در اروپا، افراد دارای مدرک دانشگاهی به طور متوسط سه‌برابر بیشتر از افراد فاقد مدرک دانشگاهی، شاغلند. در میان جمعیت شاغل نیز کارگران دانشگاه‌رفته

در جهان کنونی تمدن‌های بزرگ با بحران‌های متعددی مواجه شده‌اند. همه آنها در نوعی رقابت به‌سر می‌برند تا معلوم شود کدام‌یک قادر به خروج از این بحران‌ها بوده و از طریق اصلاح امور خود می‌تواند موفق شود؛ زیرا هر کدام که پیروز شوند در طول قرن پیش‌رو رهبری تمدن جهانی را برعهده خواهد گرفت.

مسئله بین چین و ایالات متحده آمریکا نیز از این گردونه خارج نیست. بین این دو کشور رقابتی واقعی وجود دارد؛ رقابتی که بین واحد پول چین یا دلار آمریکا با بین توافق «همکاری کشورهای حوزه اقیانوس آرام» و توافق‌های دیگری از این‌دست خلاصه نمی‌شود. بلکه این رقابت بیشتر بر سر آن است که کدام‌یک از این دو کشور قادرند مسائل داخلی‌شان را از طریق اصلاح ساختارهای درونی‌شان زودتر و بهتر حل‌وفصل کنند. ایالات متحده آمریکا درگیر مشکلات متعددی است. این کشور هم‌اکنون شاهد انتخابات ریاست‌جمهوری آشفته‌ای است. در خیابان‌ها و دانشگاه‌ها پیوسته اعتراضات برپا می‌شود. دلیل اساسی این موضوع آن است که جهان‌گرایی در سه دهه گذشته تأثیر خودش را بر جامعه آمریکا نیز گذاشته است. این کشور باید نظام بهداشت عمومی را به صورتی زیربنایی تحکیم بخشیده و ارتقا دهد. از سوی دیگر، باید مشارکت بیشتری از مالیات‌دهندگان به‌ویژه در بین ثروتمندان وال‌استریت جذب کند. دولت کنونی آمریکا ۷۵ درصد از درآمد‌هایش را از طریق مالیات‌های شخصی به دست می‌آورد. اما همین مالیات‌ها به این‌گونه عاملی‌برای ثبات کشور باشد و جلو شکاف اجتماعی‌ای را که به دلیل تفاوت درآمد‌ها به وجود آمده، بگیرد، بیشتر عاملی برای یادشدن ثروتمندان شده است. افراد متغذ در وال‌استریت که غالب درآمد‌های خود را از طریق توسعه سرمایه‌ها به دست آورده‌اند باید به میزان اندکی که فراتر از پنج درصد نمی‌شود، مالیات

رقابتی واقعی بین چین و آمریکا

لی داو کوی»



بپردازند. این در حالی است که دیگران بین ۲۵ الی ۳۰ درصد از درآمدشان مالیات می‌پردازند و این علت اصلی نفرت عمومی است. در جامعه آمریکا که احترام شدیدی به آزادی و ارزش‌های فردی گذاشته می‌شود، مردان بااستعدادی ظهور کردند مانند «بیل گیتس» یا «استیو جابز». اما در همین جامعه گروه‌های مطرود و ناتوانی نیز وجود دارند که با درآمد‌های اندک تا ابد محتاج کسانی هستند که در مقابل، اروپا شاهد وضعیت متناقض دیگری

اقدامی که «گرهارد شرودر»، صدراعظم پیشین آلمان، در اواخر قرن گذشته کلیدش را زد.

امروزه ایالات متحده نیازمند اصلاحاتی عمیق و گسترده دаш و پشتیبانی کشور و بهبود شرایط اساسی زندگی و کاهش سطح منازعات اجتماعی است. حال اگر به چین نگریسته شود، درمی‌یابیم این کشور نیز از منازعات اجتماعی متعددی رنج می‌برد. ما باید به صورتی مستقیم به این مسائل بپردازیم و برای حل آنها راه‌هایی را پیدا کنیم که مناسب با شرایط جامعه خودمان باشد. ما باید تفکری جدید داشته باشیم؛ تفکری که دست‌کم شامل سه مورد زیر شود:

۱- ما نیازمند یک اقتصاد جدید بازار هستیم که به صورتی متناسب تعدیل شود. دراین‌باره آلمان می‌تواند الگوی خوبی برای ما باشد. اقتصاد بازار در سطحی جهانی پذیرفته شده است.

۲- ما باید تفکر سیستم و حاکمیت قانون را جا بیاوریم. دراین‌باره ایالات متحده راهنمای ماست. هر جا که نظام قانونی کشور در امور دخالت کند، اکثریت جامعه نتیجه آن را خواهند پذیرفت. ۳- باید مجموعه‌ای از نخبگان حاکم برای دیگران الگو باشند. کسانی که کاملاً به سیستم مبدی بوده و انگیزه‌های کافی برای عمل داشته باشند. دراین‌باره الگوی ما می‌تواند سنگاپور باشد. نخبگان ما باید اهداف و آرمان‌هایی بلند داشته باشند، زیرا این تنها راه برای تحکیم اعتماد بین صفوف مختلف جامعه است و درضمن جامعه را از فساد در امان نگه می‌دارد. اگر چین بتواند خودش را اصلاح کند و در همین سه حوزه به پیشرفت‌های مقبولی دست یابد، درنهایت می‌تواند چینی نو را با همه ابعاد اجتماعی و اقتصادی‌اش خلق کند. اگر این اهداف محقق شود، چین در جهان برتر خواهد بود و آن‌گاه تمدن چینی جاذبه بیشتری پیدا می‌کند.

«اساد دانشکده اقتصاد و امور اداری دانشگاه «سینگهوی» چین